

انسان ها جاودانه می شوند!!؟



محمد علی دژستان (آرمان)



سرشناسه :
 عنوان و نام پدیدآور :
 مشخصات نشر :
 مشخصات ظاهری :
 شابک :
 وضعیت فهرست نویسی :
 موضوع :
 موضوع :
 رده بندی کنگره :
 رده بندی دیبوی :
 شماره کتابشناسی ملی :
 اطلاعات رکورد کتابشناسی :
 درستان، محمدعلی، 1341 -
 انسان‌ها جاودانه می شوند ؟ آشنایی با فا/ محمدعلی درستان (آرمان).
 تهران: آثار برات ، 1400.
 256 ص
 978-622-6631-70-9
 فیبا
 داستان‌های فارسی -- قرن 14
 Persian fiction -- 20th century
 PIR8343
 8ق3/62
 8531540



انسان‌ها جاودانه می شوند؟!

گزارشی از یک رویداد

مؤلف: محمدعلی درستان
 ناشر: انتشارات آثاربرات
 ناظر فنی چاپ: سیدمحمد حسینی
 نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰ تیراژ: ۱۰۰ نسخه
 شابک: ۹-۷۰-۶۶۳۱-۶۲۲-۹۷۸ قیمت: ۵۸۰۰۰ تومان

مرکز پخش: تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین
 تقاطع خیابان ژاندارمری، روبروی اداره پست، پلاک ۱۲۶
 انتشارات آثار برات تلفن: ۰۱ ۵۵ ۹۷ ۶۶ ۷۱۱۴ ۰۹۱۲۴۸۰



baratbooks.ir



0903 765 5963



@entesharatebarat



entesharateasarebarat

حق چاپ برای ناشر محفوظ است. کلیه حقوق و حق چاپ من. طرح روی جلد و عنوان کتاب با نگرش به قانون حمایت حقوق مولفان، مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ برای انتشارات آثار برات محفوظ است و متخلفین تحت پیگرد قانونی قرار میگیرند.

دقیقاً به خاطر من هست، در عصر یکی از روزهای مهرماه سال ۱۳۹۴ همسر و دو دخترم را درب منزل یکی از آشنایان برای شرکت در مراسمی که فقط مخصوص خانم‌ها است و در کشور من بسیار رواج دارد؛ پیاده کردم و با آن‌ها قرار گذاشتم که پس از یک ساعت و نیم به دنبال آن‌ها بیایم. سپس خودم برای گذران وقت و کمی تفکر به پارک شهر رفتم. پس از اندکی قدم زدن در نقطه خلوتی از پارک، بر روی نیمکتی نشستم. هنوز لحظات زیادی نگذشته بود که آقای با قد نسبتاً بلند، چهره‌ای بشاش و بسیار جذاب که کت و شلوار مشکی‌رنگ و پیراهن خاکستری روشن به تن داشت که حکایت از خوش‌تیپی و وقارش می‌کرد، به من نزدیک شد و از من اجازه خواست که بر روی نیمکت، کنار من بنشیند. من با خوش‌رویی موافقت کردم. او کنار من نشست. به نظر مردی ۴۰ ساله می‌آمد. ابروان کشیده، چشمانی براق، موهای مشکی و پوست سبز روشنی داشت. هم خوش‌برخورد بود، هم جذاب. دلم می‌خواست سر صحبت را با او باز کنم به نظرم می‌آمد، استاد دانشگاه یا نویسنده و یا یک پژوهشگر باشد، شاید هم یک مجری تلویزیون. نمی‌دانستم چگونه سر صحبت را با او باز کنم. به دنبال کلمات یا جملاتی به این منظور می‌گشتم که او خودش گفتگو را آغاز کرد: پارک زیبایی است، برای فکر کردن و اندیشیدن جای خوبی است.



زیرچشمی صورتش را نگاه کردم. احساس کردم در همان نگاه اول مرا جذب خودش کرده است. برای یک لحظه به نظرم آمد شبیه یکی از هنرپیشه‌های معروف سینما باشد اما نمی‌توانستم بفهمم شبیه کدام هنرپیشه و در کدام نقش است.

من نیز که فرصت صحبت کردن پیدا کرده بودم حرفش را تأیید کردم و گفتم: اتفاقاً من هم برای فکر کردن به اینجا آمده‌ام.

او گفت: نکند می‌خواهید تنها باشید و فکر کنید. اگر این طور است مزاحمتان نمی‌شوم و از اینجا می‌روم.

من سریع گفتم: نه نه، اتفاقاً به یک هم‌صحبت نیاز داشتم. سپس برای اینکه گفتگو را ادامه دهم پرسیدم: شما زیاد به اینجا می‌آیید؟

او گفت: نه در حقیقت، این اولین بار است.

من گفتم: پس حتماً در این شهر غریب هستید و تازه به اینجا آمده‌اید.

او گفت: بله در این شهر غریبه هستم. اما احساس غربت نمی‌کنم، در واقع کمتر غریبه‌ای در شیراز احساس غربت می‌کند. زیرا مردمی خون گرم، مهربان و مهمان‌نوازی دارد.

من حرف او را تأیید کردم. در صدای صاف و زلالش هیچ‌گونه لهجه خاصی پیدا نمی‌شد و نمی‌توانستم تشخیص دهم از کجا آمده است از او پرسیدم: اهل کجا هستید؟

او گفت: من از جایی بسیار دوری آمده‌ام.

من گفتم: بگذارید خودم حدس بزنم. شما از تهران آمده‌اید و احتمالاً استاد پروازی هستید.

او گفت: کاملاً اشتباه است؛ حدس دیگری بزنید.

من گفتم: یک راهنمایی بکنید تا بگویم.

او گفت: از جایی بسیار بسیار دورتر از تهران آمده‌ام. حالا حدس بزنید.
من گفتم: لابد از مشهد تشریف آورده‌اید؟
او گفت: از جایی خیلی دورتر آمده‌ام.

من در فکرم نقطه یا شهری که خیلی دورتر از مشهد باشد و درون ایران باشد را نمی‌شناختم گفتم: نکند ساکن خارج از کشور هستید و از خارج آمده‌اید اما طرز صحبت کردنشان به خارجی‌ها نمی‌خورد.

او گفت: این بار به پاسخ نزدیک شده‌اید، حالا جواب صحیح را حدس بزنید.
من گفتم: شما یک پژوهشگر هستید و احتمالاً از کانادا یا آمریکا آمده‌اید اما اصالتاً ایرانی هستید.

او گفت: پژوهشگرش را تقریباً درست گفتید، ولی مکان را اشتباه گفتید؛
از جایی خیلی دورتر آمده‌ام.
من گفتم: دورتر از کانادا! جایی را نمی‌شناسم، شاید از استرالیا تشریف آورده‌اید.
او گفت: خیلی دورتر.

با خنده گفتم: نکند از کره دیگری تشریف آورده‌اید؟
او کمی مکث کرد و سپس گفت: اگر بگویم، از کره‌ی دیگری آمده‌ام!
چه خواهید گفت؟ آری از کره دیگری آمده‌ام!

من گفتم: حتماً می‌خواهید مرا مسخره کنید. در آن صورت باید بگویم
که من هم فرا زمینی هستم و از مریخ به اینجا آمده‌ام.
او گفت: مریخ؟ مریخ که غیرقابل سکونت است.

من به خنده گفتم: لابد سیاره شما قابل سکونت است. نکند از سیاره
مشتري آمده‌اید؟ آنجا که فوق‌العاده سرد است و وزن شما هم در آنجا
چندین برابر خواهد شد؛ چگونه در مشتري زندگی می‌کنید؟